

درنگی در حدیث «اول العلم...»

◀ محمدمهدی آصفی

چکیده: نوشتار حاضر، شرحی است بر حدیثی منسوب به پیامبر اکرم (ص) که در آن، اول علم را شناخت خداوند جبار و آخر آن را واگذاری امور به او برشمرده است. بررسی معانی اصطلاحاتی نظیر سلوک، معرفت، جبر، تفویض، رضا، توکل و فقر و بیان فرق میان آن‌ها و نقش علم و معرفت در سلوک و رسیدن به لقای الهی از مطالب این مقاله است.

نویسنده در مقاله خود، با استفاده از آیات قرآنی، به بیان راه‌های مقابله با هواهی نفس به منظور تقویت اراده پرداخته، انواع ذکر و جایگاه تفویض را نسبت به اهل ذکر روشن ساخته است.

کلید واژه: معرفت، سلوک، جبر تکوینی، جبر تشریحی، تفویض، توکل، فقر، رضا.

رسول اکرم (ص) فرمودند:

اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه؛

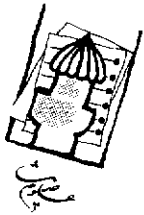
سر آغاز علم، شناخت خداوند جبار و سرانجام آن، واگذاری امور به اوست.

این حدیث، با وجود اختصار و کوتاهی اش سفر طولانی انسان را در جهان معرفت، در سیر از مبدا معرفت تا مقصد تفویض، خلاصه کرده است.

آغاز این سفر، شناخت خداوند جبار است و مرحله پایانی آن، واگذاری کارها به اوست، و بین این دو مرحله، مراحل بسیار دشوار، ولی جذاب و اشتیاق‌آوری قرار دارد.

در باره این حدیث شریف، در سه فصل، سخن خواهیم گفت:

فصل اول در مورد نقطه آغازین این سفر، یعنی شناخت معرفت جبار است؛



فصل دوم در مورد نقطه پایانی این سفر، یعنی تفویض یا واگذاری مطلق کارها به خدا؛ این فصل توضیحی در مورد غایت این سفر طولانی است، و نیز تبیین نهایت بودن تفویض در این سفر. فصل سوم، درباره منازل میانی این آغاز و پایان است.

نقطه نخستین

آغازین نقطه این سفر شناخت خداوند جبّار است که خود آغاز هر معرفتی است؛ زیرا شناخت خداوند متعال اصل و آغاز هر شناخت صحیح و حقیقی است. این آغاز، همه عرصه های شناخت، سلوک به سوی خداوند متعال و همه چارچوب ارتباطات زندگی انسانی را پوشش می دهد.

پیوند بین معرفت و سلوک

معرفت و سلوک، در عین جدایی، هر کدام رویی از یک سکه هستند؛ خواه این سلوک، سلوک جسمانی یا سلوک روحانی باشد. بین «شناخت» و «سلوک» ارتباطی منطقی و محکم وجود دارد؛ به گونه ای که جدا کردن یکی از دیگری ممکن نیست؛ زیرا هر شناختی، سلوک ویژه ای دارد. شناخت خالق بودن خداوند متعال، انجام طاعت و بندگی را در پی دارد.

شناخت جبّار

این که چرا و چگونه معرفت نسبت به جبّاریت در آغاز این سفر طولانی قرار گرفته، بحثی است که در پی به آن می پردازیم.

نقطه آغاز این سفر طولانی، این است که انسان بداند او محکوم به اراده خداوند متعال است، و این که حکم خداوند متعال در همه عالم تکوین و تشریح نافذ و جاری است. این همان معنای «جبّار» در اسما و صفات حُسنای خداوند متعال است، و انسان در برابر این جبّاریت چاره ای جز فرمانبرداری و تسلیم ندارد.

سوره اعراف، آیه ۱۸۸:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛
بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد ...



سوره آل عمران، آیه ۲۶:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ
مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

بگو: بارالها، ای مالک حکومت‌ها، به هرکس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از
هرکس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هرکس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را
بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

سوره بروج، آیه ۱۶:

فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ؛

آنچه را می‌خواهد، انجام می‌دهد.

جبر تکوینی و تشریعی

خداوند متعال با دو جبر بر بندگانش حکومت می‌کند:

۱. جبر تکوینی،

۲. جبر تشریعی.

جبر تکوینی

این اولین یا مهم‌ترین جبر است؛ زیرا انسان در این دنیا و در سرای دیگر، محکوم این نوع جبر
است. پس خداوند متعال آن چه را بخواهد خلق می‌کند؛ هر طور و هر جا که بخواهد؛ هر چه را
که اراده کند، انجام می‌دهد؛ از کارهای او سؤال نمی‌شود.

سوره یونس، آیه ۵۶:

هُوَ يَخِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛

اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

سوره قصص، آیه ۶۸:

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛

پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند. آنان در برابر
او اختیاری ندارند. منزّه است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قیسل
می‌شوند.

جبر تکوینی بر دو نوع است: جبر تکوینی مطلق و جبر تکوینی معلق یا نامعین.

جبر تکوینی خود بر دو نوع است:



۱ . جبر مطلق مشروط ،

۲ . جبر مشروط نامعین .

نوع اول از جبر ، مانند بیانات حضرت حق تعالی :

سوره یونس ، آیه ۵۶ :

... يُحْيِي وَيُمِيتُ ... ؟

... زنده می کند و می میراند

سوره قصص ، آیه ۶۸ :

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ... ؟

پروردگار تو هرچه بخواهد ، می آفریند

سوره شوری ، آیه ۴۹ :

... يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَوْرَ ؟

... به هرکس اراده کند ، دختر می بخشد و به هرکس بخواهد ، پسر .

و جبر معلق یا نامعین ، مانند بیانات حضرت حق تعالی :

سوره محمد ، آیه ۷ :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَصْرُؤُوا اللَّهَ تَصْرُؤًا كَمَا كُنْتُمْ أَقْدَامَكُمْ ؛

... اگر (آیین) خداوند را یاری کنید ، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار

می دارد .

سوره رعد ، آیه ۱۱ :

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ... ؟

... [اما] خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملت] را تغییر نمی دهد ، مگر آن که آنان آن چه

را در خودشان است ، تغییر دهند

سوره بقره ، آیه ۲۲۵ :

... وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ ... ؟

... اما به آن چه دل های شما کسب کرده ، [و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار ، یاد

می کنید ،] مواخذه می کند ... ؟

سوره روم ، آیه ۴۱ :

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ... ؟

فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند ، آشکار شده است

سوره شوری ، آیه ۳۰ :



وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعُقُوا عَنْ كَثِيرٍ؛

هر چه به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید ...

این آیات، گونه‌هایی از جبر تکوینی را ترسیم می‌کنند؛ با این تفاوت که جبر تکوینی یا نامعین را مشخص کرده‌اند. اختیار انسان، در این آیات، نادیده گرفته نشده، ولی نتیجه حتی در صورت اختیاری بودن مبادی و اصول، خود نوعی جبر است. این نوعی از آمیختگی و تداخل جبر و اختیار است، که هیچ کدام از اختیار انسانی و یا قطعی بودن قضا و حکم الهی را نفی نمی‌کند. انسان در مبادی و اساس امر دارای اختیار بوده، ولی در نتیجه و پایان، قضا و جبر الهی بر او حاکم است.

این، به گونه‌ای، همان امر بین الامرین است که از طریق اهل بیت (ع) به ما رسیده است.

انسان میان جبر مطلق و جبر معلق

زندگی انسان بین این دو جبر الهی، یعنی جبر مطلق و جبر معلق واقع شده است، لذا احساس می‌کند که مقهور سلطنت و فرمانروایی خداوند متعال است. او در دایره سلطنت مطلق خداوندی، در دنیا و آخرت، به دنبال سرنوشت خود زندگی می‌کند؛ جایی که هیچ حکومتی جز فرمانروایی و حکومت خداوند متعال وجود ندارد.

این اقتدار و سلطه الهی - که بر تمام هستی و زندگی دنیوی و اخروی انسان سایه گسترده است - به گونه‌ای است که دایره‌های جبر مطلق و جبر تعلیقی و ... همگی بر حقیقت عدل الهی استوار شده‌اند. در این سیطره و تسلط همه جانبه الهی بر هستی و زندگی انسان هیچ پوچی و ستمی راه ندارد.

جبر تشریعی

در کنار جبر تکوینی، جبر تشریعی وجود دارد، که شامل امور قطعی و از قبل تعیین شده در زندگی انسان هاست.

دین (شریعت) با مجموعه فراوانی از بایدها و نبایدها و وظیفه‌های تعبّدی زندگی انسان را پوشش داده است. و این امور تعبّدی و از قبل تعیین شده، در تمام شریعت‌های الهی وجود داشته‌اند، و هیچ آیین الهی از این امور تعبّدی خالی نبوده است. همه این امور، بر اساس قسط و عدل الهی، بر طبق قابلیت‌های انسان استوار شده‌اند.



قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ... ؛

بگو: پروردگارم امر به عدالت کرده است ...

سوره حدید، آیه ۲۵:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند ...

جبر تشریحی، برخلاف جبر تکوینی - که حق انتخاب و اختیار را از انسان گرفته - حق انتخاب و اختیار را از انسان نگرفته است.

انسان بین جبر تکوینی و جبر تشریحی

انسان بین این دو جبر (جبر تکوینی و جبر تشریحی) قرار گرفته است ... و نسبت به احکام تکوینی خداوند متعال و قضا و قدر او احساس فرمانبرداری می کند و در می یابد که یارای گریز از دایره اقتدار و تسلط خداوند متعال و قضا و قدرش ندارد. همچنین در می یابد که وی، در این دایره، موجودی مجبور است که نسبت به قانون گذاری های دینی و وظیفه های تعبدی تشریحی ملزم به پیروی است و راهی برای خروج از دایره اطاعت الهی جز انجام نافرمانی و گناه برای او نیست.

واپسین منزل (تفویض)

آخرین منزل از منازل سلوک به سوی خداوند متعال و گذاری همه کارها یا تفویض امور به اوست. این واژه در قرآن کریم از زبان مؤمن آل فرعون، هنگامی که با قومش گفت و گو می کرد، نقل شده است. و آن ها را به و گذاری امور خود و بندگی نسبت به خداوند متعال دعوت می کند، سپس ایشان را تهدید کرده، می ترساند و در ادامه به آن ها می گوید:

... من کار خود را به خداوند وامی گذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست * خداوند او را از نقشه های مودیانة آن ها نگه داشت، و عذاب شدید بر آن فرعون وارد شد.

منظور از تفویض، در این جا، همان ایمان و اعتقاد قلبی و تسلیم است. اعتقاد به این که همه کارها به دست خداوند متعال است، و حکومت و فرمانروایی مطلق در خوشی ها و ناخوشی ها از آن اوست، و این که خداوند متعال قطعاً نسبت به بندگان خود بسیار بخشنده، مهربان و خردمند است، بخش اوک از تفویض است.



شوق دوم از تفویض - که نتیجه بخش اول است - واگذاری تمام امور، به طور کلی، به خداوند سبحان است. انسان در این مرحله باید در هر امری تسلیم باشد و بدون هیچ گونه نگرانی و دلهره و با رضایت کامل، همه امور خود را به خداوند متعال واگذار نماید.

رسول اکرم (ص) فرمود:

عجبت للمره المسلم، انه ليس من قضاء يقضيه الله عز وجل إلا كان خيراً فني عاقبة امره؛^۱
در شگفتم از انسان مسلمان که خدای - عز و جل - برایش سرنوشت مقدر نکرده است،
مگر آن که آن سرنوشت نیکوترین فرجام برای او است.

تفویض، آن است که همه کارها را، به طور کامل، به خداوند متعال واگذار کنی؛ در آن چه که دوست دارد و آن چه که دوست ندارد؛ آن چه که می خواهد و آن چه که نمی خواهد. بنده او خود را از هر اراده، میل و رغبتی دور ساخته، و همه کارهایش را به خداوند متعال واگذار می کند تا آن گونه که او دوست داشته و می خواهد انجام دهد. این تفویض، بدون هیچ گونه اعتراضی، در قبول یا رد در آسایش و در سختی و راحتی، در خوشی و یا ناخوشی، در دارایی و یا نداری، در بیماری و سلامت و خلاصه در همه چیز است.

در منزل تفویض، انانیت و هوای نفس در برابر اراده خداوند، به طور کامل، از بین نرفته است. انسان، بدین جهت، نفس و خواسته ها و اراده خود را همسو و در طول خواست و اراده خداوند متعال قرار می دهد.

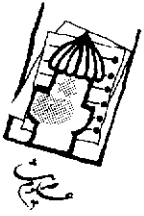
تفاوت توکل و تفویض

تفویض مرتبه بالاتری از توکل است. در منزل توکل، انانیت کاملاً از محیط هوای نفس انسان دور نشده، بلکه محققاً بخشی از انانیت و مثبت انسانی، با اعتماد و اطمینان به لطف خداوند متعال، باقی مانده و خداوند متعال را وکیل و کارگزار یا نماینده خود در کارها قرار می دهد.

بنابراین، توکل همانند تفویض به معنای نابود کردن و از بین بردن هوای نفس در راه خداوند متعال نیست، بلکه توکل نسبت دادن خواسته های انسانی به خداوند متعال است. پس انسان، خداوند متعال را به عنوان وکیل انتخاب کرده، ضعف خود را با این کار جبران می کند.

علامه طباطبایی (ره) در المیزان درباره جایگاه منزل تفویض نسبت به منزل توکل این چنین می گوید:

تفویض همان رد و بازگرداندن یا ارجاع کارها به خداوند متعال است و تفویض به این معنا یعنی بازگرداندن کارها به او، که این ها همه به معنای توکل و تسلیم نزدیک است؛ ولی



دیدگاه‌ها درباره آن‌ها متفاوت است. پس تفویض از جانب بنده، بازگرداندن کارهای منسوب به خود، به خداوند سبحان است. و حال آن‌که بنده در این زمان هیچ کاره است. و توکل از جانب بنده، وکالت دادن پروردگار به عنوان راهنمایی است که در کارهای او به دلخواه عمل کند. و تسلیم، همان فرمانبرداری بی چون و چرا و رضایتمندانه بنده است در هر آن‌چه که خداوند سبحان نسبت به او اراده کرده است؛ بدون نسبت دادن کارها به او. و این‌ها (تفویض، توکل و تسلیم) مقامات سه‌گانه بندگی هستند. توکل، سپس تفویض - که دقیق‌تر از معانی و مراحل توکل است - و پس از این دو، تسلیم - که از هر دو هم دقیق‌تر است.^۲

تفاوت رضا، فقر و تفویض

رضا و خرسندی از منازل و مراحل بسیار بلند مرتبه سالکین است؛ ولی از منزل تفویض فروتر و پایین‌تر است.

بنده در منزل رضا، خرسندی خود را داوطلبانه با رضایت خداوند متعال مبادله می‌کند و به آن‌چه که خداوند متعال رضایت داده و مصلحت دیده، خوشنود است و ما بین خرسندی خود و صلاح‌دید خداوند متعال هماهنگی برقرار می‌نماید. این همان منزل رضاست، که از رفیع‌ترین منازل سلوک الی الله به شمار می‌رود، ولی انانیت و هوای نفس، همچنان در ساحت آن هنوز حضور دارند؛ حضوری که تسلیم رضایت خداوندی بوده و در راستای رضایت و خرسندی اوست. و این چیزی جز از بین بردن هوای نفس است؛ در حالی که تفویض، از بین بردن انانیت و هوای نفس است. این موضوع که انسان از خرسندی خود، به خاطر رضای خداوند متعال، صرف نظر کند، و از هر دوستی، دشمنی، خرسندی و خشم صرف نظر کرده، صلاح‌دید خداوند متعال در محبت‌ها و کینه‌ها و خشم را پذیرفته و همان را خرسندی، محبت، کینه و خشم خود قرار دهد. هیچ وقت به معنای پذیرش داوطلبانه رضایت خداوند متعال نیست، بلکه فقط به معنای مقدم داشتن رضا و خشنودی خداوند متعال بر خشنودی خود است.

تفاوت کاملاً روشنی است بین کسی که در همه شرایط، اعم از رفاه یا سختی و گرفتاری یا آسایش، به رضا و خرسندی به این امور تن در داده باشد، با آن کسی که به آن‌چه که خداوند متعال به او داده راضی است و کسی که از خرسندی خود به خاطر خشنودی خداوند متعال صرف نظر کرده و از هر خرسندی، خشم، محبت و کینه‌ای به خاطر خداوند متعال دوری می‌گزیند. در عین حال، هوای نفس حضوری مطیعانه در راستای حضور خداوند متعال در منزل رضا دارد؛ لکن در هر صورت، چه حضور هوای نفس از ناحیه خداوند متعال باشد و چه از جلوه فرمانبرداری او



ناشی شده باشد، این منزل از انانیت و هوای نفس خالی نیست. به همین دلیل، این منزل، خود یکی از منازل سیر و سلوک الهی است که در آن مرحله‌ها و مرتبه‌هایی برای ترقی و پیشرفت روحی سالک در نظر گرفته شده است. پس قطعاً اولین منازل از منزل معرفت به خداوند متعال، پیروی از خدای - عزّ و جلّ - و آخرین منزل شناخت خداوند متعال، منزل جدا سازی و دور گردانیدن هوای نفس از محضر تجلی اراده‌های خداوند متعال، یعنی دنیا است.

«نیایش» از حالت‌های انسان در منزل فقر و احتیاج به سوی خداوند بلند مرتبه است؛ ولی اساساً آن چه باید گفت این است که در هر نیایش و اظهار تهیدستی و احتیاج، شخص نیازمند و مضطرب است که درخواست خود را با خواهش و التماس و اصرار بیان می‌کند.

در منزل تفویض، کسی جز خداوند متعال یافت نمی‌شود و بنده، همه ذات و هوای نفس خود را در خداوند متعال فنا می‌کند. او خواسته‌ای، جز خواست خداوند متعال ندارد.

«رضا» خود را داوطلبانه مطیع خوشنودی خداوند متعال قرار دادن است. پر واضح است که بین مفاهیم پیروی داوطلبانه و حتی به کنترل در آوردن آن، با واژه ابطال و از بین بردن هوای نفس - که همان مفهوم گونه‌گون از منزل تفویض إلی الله است - تفاوت فراوانی وجود دارد و دعا یا نیایش، فقر الی الله و اضطرار، علنی کردن تحقیر هوای نفس و اعلام و اظهار احتیاج همه جانبه آن به سوی خداوند متعال است. این امور تفاوت روشن و چشمگیری با مسأله تفویض دارند.

از بین بردن هوای نفس به معنای ناکار آمدن کردن اراده نیست

بجاست که به نکته‌ی پر اهمیتی که شایان توجه و تأمل بیشتری است، اشاره کنیم. آن، این است که از بین بردن هوای نفس به معنای ناکار آمدن جلوه دادن اراده و کنار گذاشتن یا ترك دوستی‌ها، کینه‌ها، تلاش‌ها و حرکت‌های زندگی انسان نیست؛ مثلاً بیماری که خود را جهت مداوا به جراح سپرده تا او سینه‌اش را با تیغه تیز چاقویش بشکافد و جراح نیز او را به منظور مداوا و عمل کاملاً بیهوش کرده تا جراحی کند، در واقع، حالات مقاومت، آگاهی، احساس و اراده بیمار را کاملاً متوقف کرده و از بین برده است؛ ولی این توقف، هیچ‌گاه به معنای تعطیل کردن و از کار انداختن اراده استفاده نشده است؛ زیرا انتخاب و داوطلبانه بودن شخص در این جا اهمیت فراوانی دارد.

جایگاه تفویض نسبت به اصل «ذکر»

ذکر دارای معنای عام و خاصی است. معنای خاص آن فقط یکی از معانی ذکر عام است. ذکر خاص، خود برگرفته از ذکر عام است. باید بگوییم که معنای ذکر خداوند متعال بر سه قسم است:



۱. ذکر خاص،

۲. نیایش،

۳. تلاشی درونی برای حرکت، پیشرفت، و رویکرد، گام پیش نهادن، روی آوردن و

بازگشت نمودن در راستای سیر به سوی خداوند متعال. و اینک توضیح این موارد:

۱. ذکر خاص: «ذکر» به معنای درخواست حضور در نفس یا حضور قلب است در برابر غفلت،

که به معنای دور شدن از حضور نفس است. و ذکر خداوند متعال همان دعوت، جلب و مهیّا سازی خود برای صفات و اسمای حسناى خداوند متعال است؛ شاهد دیدن او در هستی، سیطره و چیرگی او بر عالم وجود و در نفس انسان است. و آن، نوعی زندگی کردن روحی و روانی با صفات، اسما، حضور و سیطره خداوند متعال بر تمام عالم هستی است. از جمله این اسما و صفات ستودن، ستایش، سپاسگزاری، بزرگداشت، تهلل، تحسین و مدح و ثنا کردن خداوند متعال است. و از جمله ذکر و یاد خداوند این است که انسان، به هنگام انجام و یا توجه به معصیت، خداوند متعال را به یاد آورده و از آن کار صرف نظر کند. نیز در هنگام کسالت، سستی و کاهلی در امر طاعت خداوند متعال، او را به طاعت تشویق و رهنمون می گرداند. پس همانا یاد خداوند - جلّ و علی - در نفس انسان ایجاد خوف کرده و مانع از انجام معصیت شده، او را به طاعت الهی تشویق می کند.

۲. نیایش: حالت درخواست و التماس از خداوند متعال است. نیایش و درخواست، خود

یکی از دو روی این مسأله است و روی دیگر آن پذیرش و قبول حاجت است. دعا از بنده و اجابت از خداوند متعال است.

۳. حالت سوم، کوشش های روحی و روانی در رسیدن به خداوند متعال و تلاش در حرکت

به سوی اوست. همین خود یعنی حرکت روحی و روانی که بنده به وسیله آن به دنبال رضایت خداوند متعال و جلب رحمت و بخشایش و اعتماد و حمایت خداوند - جلّ و علی - قرار می گیرد.

این حالت از نوع اول ذکر، یعنی حمد یا سپاسگزاری یا مدح کردن نیست، و همان طور که

مشخص است، از نوع دوم نیایش و درخواست هم نیست؛ زیرا دعا نوعی داد و ستد با خداوند است.

بنده درخواست خود را نزد خداوند متعال عرضه می دارد و استجاب یا برآوردن درخواست و نداری خود را از خداوند متعال می خواهد، به او پناه می برد و از او کمک و یاری می جوید.

و این نوع سوم همان کوشش و حرکت درونی است که در جهت واگذاری کارها به خداوند

متعال، توکل به او و پناه جستن به او از شرّ شیطان رانده شده انجام می شود. و این ها از مقوله حمد،

مدح، ذکر و نیایش نیست، بلکه این ها از مقوله سوم به نام «مقولات لقاء» است که خود، جزو

موضوعاتی مانند توجه و وصال انسان به رضایت و رضوان خداوندی است که با توجه به محور بحث ما

نیازی به مطرح کردن آن نیست و چنان که می بینیم در بحث های عرفان اسلامی هم بابتی مستقل برای این

عنوان وجود ندارد. این موضوع به دلیل عدم شناخت گنج های معرفتی این موضوع است.



۳. مرحله های میانی

گفتیم که منازل مختلف و بسیاری از سلوک در بین منازل معرفت و تفویض واقع شده است. نقطه آغازین آن‌ها معرفت است و نقطه پایانی آن‌ها تفویض است و بین این دو، منازل و مراحل بسیاری در راه پرستش، عبودیت و بندگی خداوند متعال قرار دارد و در هر منزلی از این منازل کوشش‌هایی دوگانه، در پیوند با هم، اما با جهت‌هایی مخالف هم وجود دارد.

گام نخستین: ضعیف گردانیدن خودیت و هوای نفس و مطیع ساختن، پایبند کردن و مهار کردن آن دو برای دستورات خداوند متعال و اصلاح و مستعد کردن آن دو برای دستورات خداوند است. بخش پایانی این مرحله ناپود کردن خودپرستی و هواپرستی و متوقف ساختن آن و آزاد کردنش از هر چه که به او و هر آن چه که به هوای نفس وابسته باشد است.

و گام بعدی، ترقی و عروج به سوی خداوند متعال با هدف بازگشت از گناهان و سرکشی‌ها است، که همان «توبه» است. و آن پایبندی به اوامر و فرمانبرداری از احکام الهی و رعایت مقررات و حدود الهی و پرهیز از زیر پا گذاشتن آن‌هاست. این‌ها خود منازل و مراحل فراوانی از ترقی و عروج به سوی خداوند متعال و محبت، عشق، الفت، فرمانبرداری و وصول به او را شامل می‌شوند.

این مراحل دارای ابعادی (دو بعد) است: بعد اول، شناخت و بُعد دوم، سلوک است. بین شناخت و سلوک پیوند محکمی است؛ یعنی سلوک از معرفت ناشی می‌شود و هر معرفتی، نیز سلوکی از سنخ خود دارد.

پس اگر انسان بداند که خداوند متعال، پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان است، خدا را ستوده و فقط او را ستایش می‌کند. و اگر بداند که خداوند متعال تنها فرمانروا و حکمران بندگان خود است، مطیع خداوند متعال شده و تنها او را خواهد پرستید. و اگر بداند که خداوند متعال دعای بندگان خود را قبول و به استجابت می‌رساند، هر آینه او را با اشتیاق به کمک خواهد خواست. و اگر بداند که خداوند متعال بسیار آمرزنده است، از او پوزش خواسته، به سوی او بر می‌گردد. و اگر بداند خداوند متعال مجازات سختی برای کارهای بد بندگان در نظر گرفته است، از بلند مرتبگی پروردگارش ترسیده، از انجام گناه صرف نظر می‌کند. و اگر بداند رحمت خداوند متعال رحمتی گسترده و جامع الاطراف است، سخت به او امیدوار شده، به آن دل خواهد بست. و اگر بداند که خداوند متعال چقدر مشتاق و دوستدار بندگان است، او نیز به سوی خداوند متعال مشتاق خواهد شد و او را محبوب خود قرار خواهد داد.*